

الا یا ایها الساقی

آیا شعر کسی را که سخن یزید شرا بخواره و ستمگر را مطلع غزلش می سازد و با صراحت می گوید:

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناوها

- و باز می گوید: هات الصُّبوح هیوا یا ایها السَّکّاری

- و در تمام اشعارش اگر سه و چهار بار نام از قرآن برده، هزار بار شراب ناب طلبیده و مست خراباتی شده و با حسرتی کافرگونه می گوید:

جبین و چهره حافظ خدا جدا نکند ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع

به گفته اقبال آشتیانی جلّادانی را که حتیّ چشمان برادر و پدر و فرزند خویش از حدقه درمی آورند و از کشته ها پشته می ساختند اینچنین

می ستاید و بعد برای عوامفریبی گفته است: به قرآنی که اندر سینه داری

آیا حافظ قرآن است و قرآن در اشعارش موزون افتاده، راستی که جای تأسّف است چرا استعدادها در راه انحراف افکار و قلمها در خدمت

پوچی اندیشه ها و صفحات کتابها با لاطائلی بی پایه باید پر شود

سیری در سیره ائمّه اطهار (ع)، مرتضی مطهری، ج ۲۳، ص: ۳۵۱

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناوها که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکله

مصراع اول می گویند از یزید است، منتها مصراع او این جور بوده: «ادر کأساً و ناوها الا یا ایها الساقی» و شعرش چنین است:

انا المسموم ما عندی بتریاق و لاراق ادر کأساً و ناوها الا یا ایها الساقی

اینجا يك برگه یزیدی گری علیه حافظ بیچاره درست می شود و لهذا بعدها شعرا آمده اند بعضی عذر خواسته اند، بعضی دیگر به حافظ ایراد

گرفته اند که تو چرا این شعرا از یزید گرفته ای؟ در این شرحی که «سودی» بر حافظ نوشته می گوید که اهلی شیرازی خواسته برای این امر

عذری از حافظ بیاورد؛ می گوید:

خواجه حافظ را شبی دیدم به خواب گفتم ای در فضل و دانش بی همال

از چه بستی بر خود این شعر یزید با وجود این همه فضل و کمال

گفت واقف نیستی زین مسئله مال کافر هست بر مؤمن حلال

ولی کاتبی نیشابوری این حرف را قبول نکرده و به گونه دیگری در واقع بر حافظ نقد کرده است؛ می گوید:

عجب در حیرتم از خواجه حافظ به نوعی کش خرد زان عاجز آید

چه حکمت دید در شعر یزید او که در دیوان نخست از وی سراید

اگرچه مال کافر بر مسلمان حلال است و در او قیلی نشاید

ولی از شیر عیبی بس عظیم است که لقمه از دهان سگ ریاید

بالاخره این يك شعر هم برگه ای شده برای یزیدی گری در حافظ. حالا ما برویم ببینیم که مطلب چیست؟ آیا واقعاً همین جور است؟ دیوان

حافظ همین طور باید تفسیر شود؟

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ؛ طبع جدی، الخاتمه ج ۲ ؛ ص ۲۳۹ و سابقهم: الحکیم المتألّه الفاضل محمد بن ابراهیم الشیرازی، الشهیر بملا صدرا، محقق مطالب الحکمة، و مروج دعاوی الصوفیة بما لا مزید علیه، صاحب التصانیف الشائعة التي عکف علیها من صدقه فی آرائه و أقواله، و نسج علی منواله، و قد أكثر فیها من الطعن

على الفقهاء حملة الدين ، و تجهيلهم و خروجهم من زمرة العلماء ، و عكس الأمر في حال ابن العربي صاحب الفتوحات فمدحه و وصفه في كلماته بأوصاف لا تنبغي إلّا للأوحد من العلماء الراسخين ، مع أنّه لم ير في علماء العامة و نواصبهم أشدّ نصبا منه أ ليس هو القائل في الفتوحات في ذكر بعض حالات الأقطاب ما لفظه : و منهم من يكون ظاهر الحكم ، و يجوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام ، كأبي بكر و عمر و عثمان و علي و حسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل .

و هذا المتوكل الذي عدّه من الأقطاب ، و ممن حاز الخلافة الظاهرة و الباطنة ، هو الذي صرّح السيوطي الذي هو أيضا من المتعصبين - في تاريخ الخلفاء - بأنّه في سنة ست و ثلاثين أمر بهدم قبر الحسين عليه السلام ، و هدم ما حوله من الدور ، و أن يعمل مزارع ، و منع الناس من زيارته ، و خرب و بقي صحراء ، و كان المتوكل معروفا بالتعصب فتألّم المسلمون من ذلك ، و كتب أهل بغداد شتمه على الحيطان ، و هجاه الشعراء ، و مما قيل في ذلك :

باللّٰه إنّ كانت أميّة قد أتت	قتل ابن بنت نبيّها مظلوما
فلقد أتاه بنو أبيه بمثله	هذا لعمرى قبره مهودوما
أسفوا على ان لا يكونوا شاركوا	في قتله فتتبعوه رميما

و صرّح أيضا فيه بأن أصل الضلالات من الشيعة .

و صرّح في مسامرة الأبرار بأن الرجبيين جماعة لهم رياضة ، من آثارها أنّهم يرون الروافض بصورة الخنزير .

و صرّح في الفتوحات بعصمة ابن الخطاب ، و غير ذلك ممّا هو نصّ على كونه من نواصبهم .

و تصريحه بكون المهدي الموعود صلوات الله عليه هو الحجة بن الحسن العسكري عليهما السلام ، كما عليه الإمامية ، لا ينافي النصب فضلا عن التسنن ، كما أوضحناه في كتابنا النجم الثاقب . و له في هذا الاعتقاد شركاء من علمائهم ، ذكرنا أساميهم في الكتاب المذكور ، و مع ذلك كلّ كيف يقول الإمامي في حقّه : المحقّق العارف باللّٰه ، و من لا يجازف في القول . و أمثال ذلك فيه و في أضرابه .